



بیادِ خاطره رفیقِ مبارز، عباس جمشیدی رودباری

شکنجه گر وقیح از چریک شکنجه شده می پُرسد:

حالا که پاهایت فلج شده و توان حرکت نداری اگر آزاد شوی چه می کنی؟

چریک دلیر سرافرازانه پاسخ می دهد:

– درست است که پاهایم را در زیر شکنجه های شما از دست داده ام ولی هنوز مغز و زبانم سالم هستند. اگر موفق شدم خود را آزاد کنم، از راه بیان اندیشه هایم به مبارزه ادامه می دهم!

این پاسخ دلیرانه رفیق عباس جمشیدی رودباری است که دشمن وقیح خود را در برابر پایداری پُر شکوه خویش به زانو در می آورد.

در اواخر تیرماه پنجاه و یک بود که رژیم دست نشانده امپریالیستها، از طریق روزنامه های خود، خبر دروغین گشته شدن رفیق عباس جمشیدی رودباری را به اعلام داشت تا رفقای آن رزمنده دلیر را با این نیرنگ، غافلگیر سازد و برای انجام این قصد پلید، از همان لحظات نخستین دستگیری آن رزمجوی دلاور، او را آماج شکنجه های وحشیانه قرار داد .

با توجه به قاطعیت و تحرک کم نظیری که رفقا در او سراغ داشتند هیچکس باور نمی کردند که زنده بدست دشمن افتاده باشد. اما حقیقت این بود که رفیق این بار مثل اکثر موارد در اثر بی باکی بش از حد، به خطر کم بها داده بود و این خصلتی بود که سر انجام بر هوشیاری او سایه انداخت و در سپیده دمی از تابستان 59 که مشغول شناسائی جاسوسان مُزدور بود که خود را در محاصره دشمن یافت.

او از پیش شناخته شده بود و اینک دشمن آنجا را در محاصره همه جانبه داشت. امکان شکستن محاصره نبود و از اینرو می بایست جنگید و رفیق هم چنین کرد و برای نبرد، پاسازی را سنگر خود قرار داد تا بتواند گلوله هایش را در دل مُزدوران به نشانده هم چنانکه هر چریکی در صورتی که امکان رهائی از محاصره را نداشته باشد، باید به جنگد .

او می دانست که نه باید زنده به دست دشمن بیفتد. قُرص سیانور نیز به همراه داشت، اما یک چریک فقط ب فکر رهائی خویش نیست و هنگامی که در محاصره دشمن قرار گرفت از تمام امکانات خود برای نبرد با او استفاده می کند و

سرانجام سینه اش آماج آخرین تیر سلاح خویش است ولی ابتدا سینه دشمن است که باید هدف گلوله او قرار گیرد .

رفیق جمشیدی هم از اینرو بود که در اولین لحظات، بفکر خویش نبود . او می خواست از گلوله ها و نارنجکی که به همراه داشت استفاده کند و سپس خود را از بین ببرد. اما به علت برخورد یکی از گلوله های دشمن به جمجمه رفیق، موفق به این کار نشد و بیهوش گردید. گلوله کالیبر 9، بعد از وارد کردن ضربه ای بر مغز رفیق، که به بیهوشی او انجامید، کمانه کرده و گذشته بود و بدینگونه که رفیق زنده بدست دشمن افتاد . و اگر بیهوشی ناگهانی برایش پیش نمی آمد امکان نداشت دشمن بتواند به رفیق دست یابد، هم چنان که بیش از آن، دو بار از حلقه محاصره شان گریخته بود، یکبار در خرداد 50 هنگامی که خانه تیمی خیابان طاووسی را مُزدوران از هر سو در میان گرفته بودند، او همراه رفیق مبارز، احمد زیّرم بدون سلاح و با دست خالی از میان آتش گلوله گذشت و یکبار دیگر نیز در همان سال در خیابان آبعلی که باز هم خانه تیمی شان در محاصره مُزدوران دشمن قرار داشت در پناه آتش هم رزم شجاع اش "مهرنوش" خود را از دایره محاصره خارج کرد و بسلامت از دسترس مُزدوران دورشد و رفت تا صفحات درخشان دیگری بر شرح حماسه زندگی اش، بیفزاید.

هنگامی که دستگیر شد 29 سال داشت، زادگاهش شیرگاه از توابع شهرستان شاهی بود . آنجا همه عباس را می شناختند، او جلوه ای از مهربانی، صداقت و نیکی بود و از اینرو مورد محبت همه آشنایانش قرار داشت. آنان می دانستند راه او، به نیک بختی خلق می انجامد. بدین جهت، بسیار خواهند بود آنهایی که راه عباس را دنبال کنند و بدون شک بزودی جای خالی او را پُر خواهند ساخت.

خانواده ای که عباس در آن مُتولد شد از دیر باز در راه رهایی خلق مبارزه می کرد و عباس، نخستین قهرمانی بود که خانواده آگاه او، به تاریخ مبارزه خلق ایران هدیه کرد .

عموی او سرهنگ کاظم بزرگ جمشیدی، یکی از بهترین افسران سازمان حزب توده بود که در سال 33 دستگیر و تیرباران شد. واز اینرو عباس هنوز کودکی بیش نبود که کینه دشمن در دلش جای گرفت و همین نهال کوچک کینه بود که بعدها با مشاهده ستم های تحمیلی بر توده و تیره بختی آنان، بارورتر شد .

شانزده ساله بود که به تهران آمد و در دبیرستان دارالفنون در رشته ریاضی به تحصیل پرداخت، در مدرسه در جریانات اعتصابی دانش آموزان فعالانه شرکت می کرد، سادگی و صفای روستائی او همراه با دانش و آگاهی، دیگران را تحت تأثیر قرار می داد. در کلاس ششم دبیرستان در جریان اعتصاب تاکسی رانان تهران

بهمراه سایر دانش آموزان پیشرو شرکت کرد و به اعتصاب جنبه کاملاً سیاسی داد .

بعدها وارد دانشگاه شد و در رشته ریاضی فارغ التحصیل گردید . هنگام تحصیل در دانشگاه در گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده فعالانه شرکت کرد و در رابطه با افراد گروه، فلسفه خلاق مارکسیسم- لنینیسم را بخوبی آموخت و آن هنگام بود که زندگی چریکی اش آغاز شد و با اتمام خدمت افسری وظیفه، بصورت کادر حرفه ای در خدمت جنبش آزادیبخش خلق قرار گرفت. او در تمام مدت مبارزه اش باتلاشی خستگی ناپذیر بهرکاری که برای پیشبرد جنبش مسلحانه ضروری بود اقدام می کرد و حاصل تلاش های پیگیر او برای پیشبرد جنبش بسیار پُر ثمر بود. جنبش در آغاز خود به کسب تجاربی نیاز دارد که بدست آوردنش بدون تلاش و کوشش فراوان امکان پذیر نیست و او چنان مشتاقانه به استقبال خطر می رفت که بنظر می رسید بهای لازم را به آن نمی دهد و این بی باکی بیش از حد او به عنوان آفت هوشیاری چریکی، همواره از جانب رفقا مورد انتقاد قرار می گرفت . بهرو او در راه کسب اطلاعات و تجارب مورد نیاز جنبش نهایت توانائی خود را به کار گرفت.

رفیق از شور و صمیمیتی فراوان برخوردار بود، سراپای وجودش انباشته از عشق به خلق و آزادی آنان از بند ستم جامعه طبقاتی بود، وجودش چنان از این عشق سرشار بود که حتی با یک دیدار می شد به شکوه آن پی بُرد. وجودش همواره جمع رفقاییش را گرمی می بخشید. او در سخت ترین شرایط چنان روحیه زنده و پُر شوری داشت که در هر جمعی بود کوچکترین نشانه یأس و دلتنگی امکان پُر روز نمی یافت. او بسیار بی آلایش بود آنچنان که هر گونه بی صداقتی را به دشواری باور می کرد و یکپاره با ریا، بیگانه بود . جسارت فراوانش در اسقبال خطر نیز از پاکبختگی اش سرچشمه می گرفت .

بعد از آنکه دستگیر شد با اینکه می دانست بیست و چهار ساعت بعد از غیبت هر رفیق، سایر رفقا خانه تیمی را ترک خواهند کرد، او هشت روز تمام در برابر شکنجه های وحشیانه جلادان رژیم دست نشانده شاه، مقاومت کرد و لب به سخن نگوید و هنگامی محل خانه تیمی خود را گفت که طبق قرار قبلی اطمینان داشت رفقا خانه را تخلیه کرده ان و آنرا مین گذاری نموده اند.

اما تردیدی نیست که او می دانست دشمن چه نیرنگ پلیدی بکار برده و چگونه خبر کُشته شدن او را برای غافلگیر کردن رفقاییش شایعه کرده است هرگز، لب به سخن نمی گشود .

دشمن در مورد او از هیچ قضاوتی، دریغ نکرده است. بخصوص که خبر گذشته شدنش را از پیش اعلام نموده بود و براحتی می توانست کینه حیوانی اش را با ادامه شکنجه او، تسلی بخشد.

بیهوده نبود که یکبار او را برای معالجه به اسرائیل فرستاد و دولت اسرائیل این پایگاه تجاوز و غارتگری آمریکا در خاورمیانه، فرصتی یافت تا از خجالت کُکمک های بیدریغ رژیم دست نشانده ایران بر آید و در بهبودی رفیق جمشیدی تمام تلاش خود را بکار بست، و با موفقیت خود در این مورد در مقابل همکار جنایت پیشه اش در ایران رو سفید گردید و بهبودی مبارز راه رهایی خلق های در بند ستم را، بار دیگر به او باز گردانیدند تا مُزدوران وفادار شاه خائن، بار دیگر هم بتوانند شکنجه های وحشیانه خود را بر پیکر آن مبارز تسلیم ناپذیر، بیآزمایند .

هنوز به درستی معلوم نیست که رفیق همچنان دلاورانه شکنجه ها را متحمل می شود یا در این مُدت، به قتل رسیده است. دشمن دیگر پس از آن دروغ رسواگرانه خویش، نمی تواند باز هم از به قتل رساندن او، حرف بزند، به اینکار نیازی هم نیست زیرا بهرحال یاد رفیق جمشیدی و دلیری او در دل خلق، جاودانه گشته است چراکه دیدیم در راه تحقق آرمان بسیار با ارزش نیک بختی خلق، چه صداقتی از خود نشان داد و چگونه خاطره گرامی اش را جاودانه، یادآور شکوه باور نمود . پاسخی که او در شکنجه گاه به جلاد داد بیانگر شور و صداقت و باور اوست . تاریخ مبارزات میهن ما خاطره پایداری بزرگ او را در سینه خود ثبت نموده و نسل های آینده را از آن آگاه خواهد کرد .

نسل هائی که با الهام از دلاوری ها و دست آوردهای پیشگامان خود پرچم سُرخ آرمان راه خلق را همواره پیش خواهند بُرد و در این راه، اعتقاد و قاطعیت پیکار جوانی چون رفیق جمشیدی رودباری آنها را پیوسته نیرو خواهد بخشید. ما نیز در برابر وحشیگری های دشمن در حق او، خاموش نه خواهیم نشست.

***پایدار باد مقاومتِ دلیرانه رزمندگان انقلابی،**

در زیر شکنجه های وحشیانه رژیم شاه مُزدور*